هو العلیم

توبه نصوح چگونه گناه را از گواهی شاهدان می‌زداید؟

مراتب حقیقت عمل و معنای شهادت اعضای بدن

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸

- مجلس هجدهم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللهُ عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكِمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ؛

اگر ترس از تعجیل در سزا و عقوبت و پاداش داشتم قطعاً از خطا و گناه اجتناب می‌کردم و این نه به جهت عدم نظارت دقیق تو بر اعمال ما و اطلاع ناقص تو بر کردار ماست بلکه به این جهت است که تو را ای پروردگار بهترین ساتر و پوشاننده یافتم و در مقام حکومت، متقن‌ترین و محکم‌ترین و استوارترین حاکم و قاضی در موقف حساب و کتاب دیدم و در مقام کرامت و بزرگواری دیگر بالاتر از تو بزرگوار و کریمی نیافتم.

در این شب‌های مبارک که دیگر رو به اتمام است

و از خدای متعال تقاضا می‌کنیم که گرچه بندگان ناشایستی برای او بودیم [ما را ببخشد]، ـ البته بنده نظر به خود دارم ـ ما نتوانستیم آن‌طور که حتی لایق و زیبندهٔ یک بنده است باشیم نه آنچه را که لایق مقام ربوبی اوست، آن که جای خود دارد و ما اصلاً کجا می‌توانیم در آن افق حتی تصورش را هم بکنیم. من وقتی به حالات بزرگان از اولیاء مثل مرحوم آقای حداد، مرحوم آقا، مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیهم ـ اینهایی که ما حتی در سنین طفولیت دیدیم، در این مواقف نگاه می‌کنم حتی خاطراتی که

در همان طفولیت هنوز در ذهن من هست برای من معجب است و من روی آنها فکر می‌کنم. مثلاً من مرحوم آقای انصاری را در سنین پنج‌سالگی و چهارسالگی چند بار دیدم که مرحوم آقا ما را به همان مجالس می‌بردند. ایشان وقتی به طهران تشریف می‌آوردند در منزل همان دامادشان در باغ صبا می‌رفتند. من از همان زمان چهارسالگی یادم هست، سه‌سالگی حتی کمتر از چهارسالگی. دقیق چهره‌شان و حرف‌هایشان و حرکاتشان مثل فیلم الآن جلوی چشمم است. حافظه هم بعضی وقت‌ها خوب است ولی خب خیلی وقت‌ها هم نه! برای آدم دردسر درست می‌کند و این موارد هم مواردی است که دردسر [دارد چون] آدم وقتی که نگاه به آنها می‌کند از خودش مأیوس می‌شود و با خود می‌گوید که ما که فاتحه! اینجا حافظه به آدم می‌گوید که بابا مرخص هستی، ولی می‌گوییم که دیگر خدایا ما همین هستیم! چه‌کار کنیم؟! تو آنها را خوب درست کردی، خیلی خب ما هم این‌طوری هستیم! خودت یک کاری بکن و به داد ما برس و ما را از این

انانیت‌ها و استقلال‌ها دربیاور.

من یادم هست در همان موقع زمستان بود یک دفعه مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ طهران منزل مرحوم آقا تشریف آورده بودند. آن موقع ایشان منزلشان استیجاری و در کنار میدان شهدای طهران که قبلاً میدان ژاله می‌گفتند ـ آن موقع میدان بود الآن که دیگر چهارراه است ـ کوچهٔ حریرچیان بود، وقتی که ایشان از نجف آمدند چهار سالی آنجا مستأجر بودند. منزل یکی از دوستانشان هم بود که فوت کرده و به رحمت خدا رفته است، از این منزل‌های قدیمی که دو طرف دارد و حیاط هم وسطش هست، ما از آن منزل خاطره زیاد داریم و برای رفقا هم گفته‌ایم.

وقتی ایشان آمدند مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ ظهر مسجد بودند و هنوز از مسجد نیامده بودند. بله! ایشان یک پیرمردی بود و یک عصا دستشان بود و آمدند در زدند و ما رفتیم دم در ـ من چهار سال هم نداشتم ـ بعد رو کردم به ایشان گفتم که شما چه کسی هستید؟! گفتند که سلام آقا پسر خوب حالت چطور است؟! چطوری؟! خوبی؟!

شروع کردند احوالپرسی کردن. بعد گفتند که آقاجانت هست؟! گفتم که نه نیست و بعد در را بستم! گفتند که بایست بابا بایست! یعنی داشتم در را می‌بستم، دست نگه داشتند و نگذاشتند در را ببندم! عجب پسر ناخلفی است خود آقا سید محمدحسین کجا او کجا؟! اصلاً به‌هم نمی‌خورند!

ایشان گفتند که برو به مادرت بگو انصاری آمده است! من آمدم و به والده‌مان که بالا بود گفتم که یک آقایی آمده دستش عصا هست و می‌گوید که به مادرت بگو انصاری آمده است! یک‌مرتبه من دیدم مادر ما متوحش شد و گفتند که بگو بیاید! بگو بیاید! آنجا دیدم ما عجب غلطی کردیم که خلاصه به ایشان گفتیم که آقا برو بابایم نیست! خداحافظ خوش آمدی! از آن حالت والده‌مان در همان سن چهارسالگی یا کمتر احساس کردم او باید مرد بزرگی باشد، پایین آمدم و گفتم که مادرم می‌گوید که به اتاق آن‌طرف ـ حیاط وسط و دو طرف ساختمان بود، مردها می‌رفتند حیاط را طی می‌کردند آن‌طرف می‌رفتند که دوتا اتاق بود و کرسی داشت ـ

بروید. بعد دیگر در را باز کردم ایشان آمدند و همین‌طور که می‌آمدند در همین راهرو با یک دست عصا می‌زدند و با دست دیگر این گوش ما را می‌گرفتند و مدام قلقلک می‌دادند و مالش می‌دادند و می‌گفتند که چه پسر خوبی! و چه... تا رسیدند به آن اتاق و داخل رفتند.

بعد ما هم تعجب کرده بودیم از اینکه والدهٔ ما یک هم‌چنین عکس‌العملی نشان داد و دستپاچه شد، یک‌مرتبه خیلی مضطرب و دستپاچه شد، بعد گفتیم که برویم ببینیم این آقا چطوری است؟! قشنگ یادم هست می‌آمدم از آن پشت پنجره نگاه می‌کردم ببینم چه‌کار می‌کند، دیدم که بندهٔ خدا همین‌طور زیر کرسی نشسته و سرش پایین است، اصلاً سرشان را بالا نمی‌آوردند. مدام می‌رفتم و می‌دیدم که همین‌طور سرشان پایین بود در این مدتی که زیر کرسی نشسته بودند تااینکه مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بیایند. مدتی گذشت مرحوم آقا آمدند و والدهٔ ما گفت که آقای انصاری تشریف آوردند، من اصلاً نفهمیدم این مرحوم پدر ما چه حالی برایش دست داد، آن‌چنان با عجله این حیاط را می‌دوید و

آن آثار شعف و چهرهٔ برافروخته و خنده بر دهان ایشان هنوز در قلب ما و در ذهن ما قشنگ مثل یک تابلو هست. اینکه چطور وقتی از والده‌مان شنید که استادشان آمده و در آنجا نشسته است، این چنین حالت بهجت و انبساط و ابتهاجی برایش دست داد که زائد الوصف بود، یعنی آن صورتی که الآن من دارم ترسیم می‌کنم... یعنی به نحوی می‌دوید که می‌خواست به زمین بخورد، به این کیفیت ایشان آمدند و در را باز کردند و داخل رفتند و خدمت ایشان رسیدند.

احوالات عجیب اولیاء الهی در ماه رمضان

چند مرتبه من ایشان [آقای انصاری] را دیده بودم. حتی در همان منزل صبیه‌شان هم که می‌آمدند با مرحوم آقا یادم است که یکی دو بار هم آنجا ایشان را دیدیم. خلاصه حالات مرحوم آقای حداد و خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ در ذهنم هست. مرحوم آقای حداد را که ما در ماه رمضان توفیق نداشتیم زیارت کنیم ولیکن خود مرحوم آقا را می‌دیدیم و آن تبدّل حال و تحیرشان اصلاً مشخص

بود که اینها افراد زمینی نیستند، اینها در یک عالم دیگر هستند و ما در یک جای دیگر هستیم و فقط در همین افق فهم و معرفت خودمان با آنها همنشین هستیم و صحبت می‌کنیم.

یک وقت روزهای آخر ما رمضان که بود خدمت ایشان رسیدم، بعد از ظهری بود، یک آهی کشیدند و گفتند که آقا سید محسن ماه رمضان تمام شد و دست ما خالی است! واقعاً برای ما همین‌قدر این احساس بود که یک خبرهایی هست خلاصه، یک خبرهایی هست غیر از آنچه را که ما می‌فهمیم و غیر از آنچه را که خواندیم و با آن در ارتباط هستیم، اینها یک چیزهای دیگری دارند می‌فهمند، یک مسائل دیگری دارند از این ماه رمضان درک می‌کنند. فرض کنید که مرحوم آقای حداد این مرد الهی که ما نمی‌توانیم نظیری برای ایشان به‌حساب بیاوریم، ایشان در این ماه رمضان چه احساسی داشته است؟! واقعاً چه درکی داشته است؟! واقعاً چه درکی داشته است که بعد از ماه رمضان دأبش این بود که به شکرانهٔ این منّتی که خداوند بر آنها نهاده و توفیق درک ماه مبارک را نصیب کرده است به زیارت تمام ائمهٔ عراق

و امامزاده‌ها؛ هم ائمه و هم امامزاده‌هایی که معروف بودند مثل حضرت سید محمد، حضرت قاسم و حضرت حمزه علیهم‌السّلام و امثالهم می‌رفتند. زیارت دوره شروع می‌کردند از امیرالمؤمنین، امام حسین، حضرت ابوالفضل علیهم‌السّلام، کاظمین، سامرا، بعد حضرت قاسم و اینها، یک زیارت دوره‌ای که در بعضی از اینها هم خود مرحوم آقا هم با ایشان حضور داشتند. واقعاً اینها چه درکی داشتند؟! یعنی خدا در این ماه مبارک چه نصیبی به اینها داده بود که یک هم‌چنین حالی داشتند؟ یعنی مثل ما بودند که حالا فوقش یک حالی، یک انبساطی، یک توجهی و یک چیزی پیدا کنیم؟! اما اینکه حالا بخواهیم بلند شویم و یک هم‌چنین مسئله‌ای را لحاظ کنیم، یعنی به شکرانهٔ درک ماه مبارک بلند شویم به زیارت همهٔ اینها برویم آن‌هم با آن حال و هوا [این‌طور نیستیم.]

خصوصیت افرادی که صلاحیت اسوه شدن دارند

حالا ما آنها را اسوه قرار دادیم، ما می‌دانیم اگر قرار باشد کسی را اسوه قرار بدهیم اینها همین

بزرگان هستند، از اینها تبعیت می‌کنیم حالا چه‌کار داریم که آیا فهم ما به آن اندازه هست یا نیست، بالأخره می‌بینیم اینها این کار را کردند ما هم به‌اندازهٔ خودمان، آنهایی که در اینجا هستند زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها یا اگر توفیق پیدا کردند زیارت علی بن موسی الرضا علیه‌السّلام که دیگر جای خود دارد و همین‌طور زیارت حضرت عبدالعظیم رحمةالله‌علیه و رضوان الله تعالی علیه و این بزرگان [برویم]! ما هم این کارها را باید بکنیم یعنی همین کارهایی که آنها کردند. یا در شیراز حضرت سید احمد، سید محمد و همین‌طور امامزادگانی که در آنجا هستند و هرکدام از اینها مُفیض هستند، یعنی دارای فیض هستند و از برکات نفوسشان به افرادی که می‌آیند افاضه می‌کنند بروند.

هر کسی به‌اندازهٔ خودش حالا ما نمی‌گوییم آن حد نیستیم و... إن‌شاءالله خدا قسمت بکند. می‌خواستم بگویم که نیستیم و نخواهیم بود، گفتم که نه آن دومی دست ما نیست، اگر خدا بخواهد می‌شویم ولی اینکه تا حالا نیستیم این درست است و از خدا می‌خواهیم که به ما بدهد برای خدا که

کاری ندارد! مگر آنها که به اینجا رسیدند از کجا آوردند؟! آنها هم از خدا خواستند، از خانهٔ خاله‌شان که نیاوردند، این بزرگان و این اولیاء این مراتب را از خانهٔ عمه و خاله‌شان که نیاوردند! از خدا خواستند و خدا هم توفیق فهم و عمل و همت به آنها داد و آنها هم رفتند و رسیدند. خدا به هرکسی هم می‌تواند بدهد.

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید *** دگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد[1]

خودشان هم همین‌طور گفتند، خودشان گفتند که بیایید و در کنار ما قرار بگیرید و بیایید در کنار ما باشید نه‌اینکه شما کجا و ما کجا! نه، آنها هیچ‌وقت از این حرف‌ها نمی‌زدند و ما هم از آنها نمی‌شنیدیم، خودمان درک می‌کردیم و خودمان می‌فهمیدیم. یک روز به مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ عرض کردم [از خدا چیزی می‌خواهم]. گفتند که چه می‌خواهی؟! [گفتم که] آقا می‌خواهیم خدا یک مقدار از آنهایی که به شما داده است کمی هم به ما بدهد! گفتند که نه، بالاتر از آن را می‌دهد، بالاتر از

---

[1] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۴۳.

آن را می‌دهد! حالا می‌دهد ما نمی‌گوییم که ندهد! ولی یک کمی هم بدهد ما کلاهمان را به عرش می‌اندازیم! گفتند که نه بالاتر از آن را می‌دهد!

اصلاً اینها اهل تعارف نبودند و اهل تواضع و رودربایستی و شکسته نفسی نبودند! چیزی از خود نداشتند و اراده‌ای از خود نداشتند و هستی از خود نداشتند، ما واقعاً این حالات را دیده‌ایم و به‌جای دیگر هم کاری نداریم و به مسائل دیگر کاری نداریم، دیده‌ایم دیگر. این مطالب را دیده‌ایم و از خدا می‌خواهیم که خدایا اگر برکت و نعمتی قرار است از ناحیهٔ تو بر ما افاضه شود، از همان برکات و نعمت‌هایی که به این بندگانت دادی به ما عنایت کن، از همین‌ها به ما عنایت کن و ما را هم در همان مسیر و در همان موضع قرار بده. این مسائل بوده است.

انشراح نفس نشانهٔ بخشش گناهان

ماه مبارک ماهی است که خاصّ به خودش است یعنی رحمت در این ماه یک رحمت واسعه‌ای است که می‌آید و همه را می‌گیرد و [گناهان را] محو می‌کند و سیئات و خطاها را می‌سوزاند، همین‌که دل شما متوجه می‌شود نفس شما انشراح پیدا می‌کند!

یعنی سوزاند و ازبین برد و دیگر نباید فکر کرد. یکی از رفقا روایت‌های خوبی نوشته بود و من گفتم که آنها را به من بده اینها را خدمت رفقا عرض کنم. البته خطی آورده است که فقط با ذره‌بین بایستی بخوانیم! إن‌شاءالله دفعهٔ بعد که خواست بیاورد یک مقدار درشت‌تر می‌نویسد! البته برای خودش نوشته بود!

در اینجا دارد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمایند:

التّائبُ مِن الذَّنبِ کمن لا ذنبَ له؛[1] کسی که از گناه توبه کند مانند کسی است که گناه نکرده است!

نه‌اینکه خدا او را بخشیده و گناهش را پوشانده، مثل اینکه اصلاً گناه نکرده است.

یااینکه فرض کنید که یک روایت دیگری از معاویة بن وهب از امام صادق علیه‌السّلام است که حضرت می‌فرماید:

عن مُعاویة بنِ وهبٍ قال سمعتُ أباعبدِاللهِ علیهِ السّلامُ یَقولُ: **إذا تابَ العبدُ تَوبةً نَصوحاً أحَبَّهُ اللهُ فستَرَ علیهِ فی الدُّنیا و الآخِرةِ.**
فَقُلتُ: و کَیفَ یَستُرُ علیهِ؟!
قال: **یُنسی مَلَکَیهِ ما کَتَبا علیهِ مِن الذُّنوبِ و یوحی إلی جَوارِحِهِ اکتُمی علیهِ ذُنوبهُ و یوحی إلی بِقاعِ الأرضِ اکتُمی ما کانَ یَعمَلُ علیكِ مِن الذُّنوبِ فیَلقَی اللهَ حینَ یَلقاهُ و لیس شَیءٌ یَشهَدُ عَلیهِ بِشَیءٍ مِن الذُّنوبِ.**[2]

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵.

[2] . الکافی، ج ۲، ص ۴۳۰. معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۸:
«شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که می‌فرمود: چون بنده‌ای از بندگان خدا توبه جدّی و واقعی بنماید، خداوند او را دوست می‌دارد؛ و در دنیا و آخرت بر روی گناه او پوششی می‌کشد، و آن گناه را در زیر آن پوشش پنهان می‌کند. من عرض کردم: چگونه آن گناه را خداوند نسبت به

وقتی که یک بنده توبه کند به توبهٔ نصوح ـ داستانش را حتماً شنیده‌اید ـ یک توبه‌ای که دیگر برگشت به گناه نباشد، خدا او را محبوب خودش قرار می‌دهد و سپس یک پوششی بر او در دنیا و آخرت می‌اندازد.

چون وقتی خدا یک بنده‌ای را دوست دارد نمی‌خواهد این بنده‌اش جلوی افراد دیگر فرد غیرموجهی جلوه کند. [در ادامه] معاویة بن وهب از امام علیه‌السّلام سؤال می‌کند: چگونه خدا می‌بخشد و پرده می‌اندازد؟! [حضرت فرمودند که خدا] آن دوتا ملکی که موکل بر انسان هستند تمام آنچه را که از گناه نوشتند، آن دوتا ملک را هم به نسیان می‌اندازد.

آلزایمر ملائکه!

ملائکه هم آلزایمر می‌گیرند و این اختصاص به

او مستور و پوشیده می‌دارد؟! حضرت فرمودند: دو فرشته‌ای را که بر نوشتن اعمال او گماشته هستند به فراموشی می‌اندازد؛ که آنچه را که نوشته‌اند فراموش کنند؛ و خداوند به اعضاء و جوارح این گنه‌کار وحی می‌کند که: گناه او را پنهان کنید! و خداوند به محل‌های مختلف زمین که بر آن‌ها گناه کرده است وحی می‌کند که آنچه را بر روی شماها انجام داده است بر او پنهان کنید! و بنابراین چنین گنهکار تائبی، خداوند را در مقام و موقف لقاء، ملاقات و دیدار می‌کند؛ درحالی‌که هیچ چیزی که علیه او شهادت به گناهانش دهند وجود ندارد.»

ما ندارد! « **يُنسى مَلَكَيهِ**» یعنی ملائکه می‌گویند که اِ! او اصلاً گناه ندارد این‌همه ما زحمت کشیدیم! خدایا صبح تا شب [ثبت کردیم]! البته ملک راست که می‌گیرد می‌خوابد و چرتش می‌برد، ما فقط ملک چپمان بیدار است و مشغول است و مرتب مواظب است ولی ملک راست همیشه خواب است! بله! و خدا می‌آید این دوتا ملک را اصلاً به فراموشی می‌اندازد، ملائکه نگاه می‌کنند به هرچه که نوشتند و می‌گویند که پس آن گناه‌ها کجا رفتند؟ این‌همه ما زحمت کشیدیم! خدا خودش گفت که بنویس، ثبت کن، گفتارها را هم بنویس، فکرها را هم بنویس و خطورهایی که در ذهن هست را هم بنویس، پس چه شد؟!

کیفیت ثبت اعمال توسط ملائکه

البته این نوشتن، نوشتن [معمولی] نیست! آن نوشتن حفظ نفس عمل در نفس خود ملک است که آن جنبهٔ کدورت و آن جنبهٔ عمل در نفس ملک به عین خارجی! نه به صورت [ذهنی]، به عین! یعنی همان عین واقعهٔ خارجی، همان عملی که ما با دست

خود داریم انجام می‌دهیم، همان عمل در نفس ملک ذخیره است نه عکسش، نه صورتش، نه فیلمش، خود آن عمل به صورت علّیِ خودش که صورت مثالی است در نفس او هست.

ما خیال می‌کنیم که مسئله برعکس است؛ ما خیال می‌کنیم این اعمالی که انجام می‌دهیم اصل این است و اصل این اعمال است، بعد آن‌وقت یک دوربینی می‌آید از این عمل ما یک فیلمی برمی‌دارد حالا آن فیلم می‌شود [کپی این اصل] یک عکسی برمی‌دارد و این عکس را در روزنامه چاپ می‌کنند و این دیگر فرع می‌شود. وقتی یک کسی نگاه به این عکس می‌کند، نگاه به این نشستن شما می‌کند نمی‌گوید که این اصل است بلکه می‌گوید که این عکس است، خود آن آقا الآن نیست در اینجا نشسته و رفته است، این چه می‌شود؟ این اصل است.

بعد آن‌وقت مثلاً آنچه را که ما می‌بینیم یا افراد در خواب یا در مکاشفه می‌بینند، در عالم واقع می‌بینند، آن نسبت به این عمل فرع می‌شود، این عمل می‌شود عمل مادی، عمل عالم مُلک و عالم شهادت؛ این عملی که ما داریم انجام می‌دهیم. اما قضیه برعکس

است، یعنی چه؟!

یعنی آن حقیقت عمل، واقع و اصلش آنکه در مثال هست می‌باشد، اینکه الآن ما داریم انجام می‌دهیم فرع آن است و حکم آن دوربین را دارد که الآن دارد از آن حکایت می‌کند. بنابراین واقع و حقیقت عمل انسان در عالم خارج، این حقیقت وجود نازلهٔ یک حقیقت بالاتر و حقیقت مجرد است که عبارت از آن مثال عمل و مثال خود ذات است و این ملائکه‌ای که نفس و عمل انسان را در اختیار دارند نه‌تنها عمل انسان را در اختیار دارند بلکه وجود انسان در نفس آنها در حالت بقاء و حالت استمرار است و این خیلی عجیب است که چطور انسان وجودش در وجود ملائکه در حال حیات و بقاء است. همراه با آن وجود، افعال و کردار و تمام تصرفات انسان و آثار انسان هم به‌واسطهٔ آن وجود در حال ثبت و ضبط است.

پس آن عمل اصلی و حقیقت اصلی و افعال اصلی در وجود ملائکه است که آنها در عالم برزخ هست و در عالم مثال هست و بالاتر از آن همین‌طور

ملائکهٔ بالاتر که در عالم ملکوت و تا بالا برود که مدام تجرد او بیشتر می‌شود تا به مرتبهٔ ذات که می‌رسد دقیق‌تر و لطیف‌تر و عمیق‌تر می‌شود و در آنجا دیگر اعمال انسان حتی صورت هم ندارند و فقط معنای صرف است.

تعریف از شخصیت آیةالله بهجت

اگر در یاد رفقا باشد ظاهراً در آن حاشیه و تعلیقاتی که بر همین مطلع انوارها داشتم یک جا یک قضیه‌ای نقل کردم ـ خودم در آن مجلس نبودم ـ که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ برای ما نقل کردند و خودشان هم در این کتابشان آورده‌اند. خدا مرحوم آیةالله بهجت را رحمت کند ایشان مرد بزرگ و وارسته‌ای بود، مرد صالحی بود، اهل صلاح بود، اهل دل و اهل تهجد بود، مُعرِض از دنیا بود، خیلی ایشان دارای صفات حسنه‌ای بود و ارتباط ایشان با مرحوم والد دیگر به سالیان خیلی سابق برمی‌گردد و مراتب محبت و مودت بین این دو بود و هروقت ایشان قم مشرف می‌شدند منزل مرحوم آقای بهجت می‌رفتند و برای زیارت ایشان می‌آمدند یا هر وقت آقای بهجت مشهد مشرف می‌شدند منزل مرحوم

والد می‌آمدند و ما هم متقابلاً با مرحوم والد برای بازدید می‌رفتیم.

یک دفعه آقای بهجت به منزل مرحوم والد آمده بودند، البته بنده نبودم و اخوی بزرگ‌تر بنده آنجا بود. این مطلب را گفتند، در آنجا صحبت راجع به اهمیت نماز شب کردند که ـ حتماً رفقا اطلاع دارند ـ نماز شب ترک نشود و... این مسئله در وقتی بوده است که من در خدمت مرحوم والد دو هفته در بیمارستان بودم، یعنی ایشان به‌واسطهٔ کسالت قلب دو هفته‌ای در بیمارستان بودند و طبعاً یک هفته که در سی‌سی‌یو بودند که به‌اتفاق بعضی از دوستان از اطباء می‌رفتیم و می‌آمدیم ولی آنجا ممنوع بود و نمی‌شد کسی برود، ما گاهی می‌رفتیم و می‌آمدیم اگر ایشان کاری داشتند انجام می‌دادیم و بعد یک هفته هم منتقل به بخش شدند که دوباره من در خدمتشان بودم و اینها در یک موقعیتی بودند که هزار سال عبادت ما به یک نفس کشیدن آنها نمی‌رسد و تمام شد.

مرحوم آقای بهجت راجع به نماز شب تأکید

داشتند و خلاصه می‌خواستند این‌طور بگویند که انسان در هر حال و شرایطی می‌بایست نماز شبش ترک نشود و مسائل و مشکلات نباید باعث بشود که یک وقتی نماز شب از انسان ترک بشود. مرحوم والد می‌فرمودند که ایشان نظر به من داشت که این مدتی که ما در آنجا بودیم نتوانستیم [نماز شب بخوانیم] و شاید مثلاً [برای ما مانع] بود، البته حالا من نمی‌دانم، ما که متوجه نبودیم علیٰ‌کلّ‌حال حالا برفرض هم که اگر این‌طور بوده است، من در آنجا وقتی که مرحوم والد این را گفتند ـ طلبه بالأخره آرام که نمی‌نشیند، کار طلبه‌ها همیشه تک مضراب زدن و خلاصه انگولک کردن هست! ـ گفتم که آقاجان ایشان اشتباه کردند! ایشان حتی یک مقدار اخم هم به ما کردند که آقا درست صحبت کن! ولی ما دیگر جری بودیم و خلاصه بی‌ادب! گفتم که آقاجان ایشان اشتباه کردند، ایشان فقط صورت در مثال بودند و صورت مثالی آن‌هم در مرتبهٔ ظاهر که فقط در مرتبهٔ صورت است برای ایشان انکشاف داشته و آن صورت مثالی را ندیدند اما آن حقیقت معنای نماز و آن واقعیت که مافوق صورت و معنا است اصلاً کجا اینها می‌توانند

به آن دسترسی پیدا کنند که بفهمند شما به آن رسیده‌اید؟! ایشان خندیدند که بلند شو برو آقا! بلند شو برو، تو کلّه‌ات بوی قورمه سبزی می‌دهد! گفتند که بلند شو برو! خلاصه دیگر ما طلبه بودیم و طلبه هم هستیم و خلاصه قضیه این‌طور به نظر می‌رسید!

اینها اصلاً در یک عالمی بودند، در یک فضایی بودند که هزار نماز شبِ امثال ما به گرد یک نَفَس آنها نمی‌رسد!

حبذا نَوم الأكياس و إفطارهم؛[1] خوشا به حال و هوای آنهایی که خوردنشان و آشامیدنشان و خوابشان بر همهٔ این عبادت‌ها و سحرها و از شب‌ها تا صبح بودن‌ها ترجیح دارد.

بنده نمی‌خواهم به این‌گونه مسائل تشویق و ترغیب کنم نه، هر کسی حال و هوای خودش را دارد و هر کسی باید در همان موقعیت و در همان ظرف و در همان فضایی که قرار دارد در همان فضا حرکت کند. از یک طرف همین آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که این رفقای ما خودشان بلند نمی‌شوند و کار نمی‌کنند ما باید بلند شویم برای اینها ریش بجنبانیم، این‌طور هم نیست که حالا... اما آنها در یک چنین وضعیت [خاصی] بودند.

---

[1] . نهج البلاغه(صبحی صالح)، ص ۴۹۵.

خلاصه بنده از این نظر این مطلب را عرض کردم که واقعیت این اعمال در عالم ملکوت به‌صورت غیر صوری در حقایق و در معانی حضور دارد و آن اصل است، بعد که پایین‌تر می‌آید صورت می‌شود، بعد پایین می‌آید و در آخرین مرتبه همین عالم ملک و عالم شهادت می‌شود. پس آنچه را که ما در این عالم انجام می‌دهیم این نسخهٔ آخری زیراکس‌هایی است که دیگر آخر آخری این است. آن نسخه‌های اصلی، دست‌نوشته و خطی آن بالاها است و بعد از روی آن یک زیراکس می‌گیرند بعد پایین‌تر می‌آید یک زیراکس دیگر، آن آخرین زیراکس و فتوکپی که خیلی هم‌چنین دیگر معلوم نیست چه نوشته چون ده‌تا زیراکس خورده، این همین است که ما داریم انجام می‌دهیم! پس اشتباه نشود خیال نکنیم که آنچه را که ما داریم انجام می‌دهیم حقیقت است و بقیه صورت‌برداری و عکس‌برداری، واقعیت این است که به این‌صورت در اینجا نزول پیدا می‌کند و در اینجا به این کیفیت نقش می‌بندد.

نحوهٔ محو گناهان

بنابراین خدای متعال وقتی که محو می‌کند، چه

چیزی را محو می‌کند؟! اصلاً آن صورت گناه را برمی‌دارد یعنی آن صورت گناه دیگر نیست، خود نفس عمل هست همان‌طور که گفتم ولی دیگر صورت گناه نیست. آن ملکی که نوشته این شخص در اینجا گناه کرده است و نگاه می‌کند می‌بیند در پرونده‌اش گناه ننوشته است و فقط همان ملکی که حسنات را می‌نویسد [مشغول است].

نحوهٔ شهادت جوارح در قیامت

«یوحی إلی جَوارِحِهِ اکتُمی علیهِ ذُنوبهُ» بعد خدا به جوارحش می‌فرماید که ذنوبش را کتمان کنید و نشان ندهید. در آن آیهٔ شریفه داریم: ﴿يَوۡمَ تَشۡهَدُ عَلَيۡهِمۡ أَلۡسِنَتُهُمۡ وَأَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ﴾[1] روزی که زبانشان، دستشان، پایشان، اعضا و جوارحشان شهادت می‌دهند به آن کاری که کردند، در روز قیامت خدا به بنده‌اش می‌گوید که تو این کار را کردی و تو این گناه را کردی، می‌گوید که نه نکردم. [خطاب می‌آید

---

[1] . سوره نور (۲۴) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۷، ص ۱۹۲:
«روزی است که گواهی می‌دهند بر علیه آنها زبان‌های آنها و دست‌ها و پاهای آنها به آن اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند.»

که ای] پا شهادت بده! پا شروع می‌کند شهادت دادن. یعنی چه شهادت دادن؟! نه‌اینکه به زبان درمی‌آید که من این راه را رفتم، من آمدم در فلان منزل وارد شدم و [شخص بگوید که] نه، دروغ می‌گوید! خدایا مونتاژ کردی! [بلکه] پا شهادت می‌دهد یعنی همان واقعه‌ای که با همین پا در آن واقعه شرکت کرده است همان واقعه را خدا می‌آورد و جلو می‌گذارد، آن‌وقت دیگر چطوری انکار می‌کند؟! نه‌اینکه عکس را نشان بدهند، انسان در خود می‌بیند که با پای خود این عمل را انجام داد و انسان در خود می‌بیند که با دستش این عمل خلاف را انجام داد و انسان در خود می‌بیند که با زبانش این کلام خلاف را بر زبان آورد، این تهمت را زد، این غیبت را کرد و این کلام ناشایستی که در اینجا نمی‌بایستی بگوید، در فلان مجلس گفت! آبروی مؤمنی را برد، همه را در آنجا می‌بیند. زبان نمی‌گوید که من این کار را کردم خود آن کاری را که کرده همان را انسان در خود می‌بیند.

من الآن دارم صحبت می‌کنم یا نه؟ آیا نیاز است که زبان من بگوید که آقای طهرانی شما داری این

حرف‌ها را می‌زنی؟! خودم دارم می‌زنم دیگر، چه کسی می‌خواهد به من بگوید؟! دست من می‌خواهد بگوید؟! شما می‌خواهید به من بگویید؟! یعنی اگر شما به من نگویید من نمی‌دانم؟! من نمی‌توانم بگویم که چه فهمیدم، چه گفتم و چه حرفی زدم؟! الآن خودم علم حضوری دارم و این علم متصل به نفس، علمی است که با نفس من وحدت و معیت دارد و این معیت، معیت ذاتی است یعنی جدا نمی‌شود. نیاز نیست من برگردم فکر کنم که من چه می‌گویم، خود همین حرفی که می‌زنم و خود همین کلامی که از من صادر می‌شود این کلام را در وجود خود می‌بینم، اگر نمی‌دیدم که نمی‌گفتم دارم می‌بینم آیا این نیاز به شهادت دارد یکی بیاید به من بگوید که آقا شما این حرف‌ها را داری می‌زنی؟! می‌گویم که قبل از تو خودم دارم می‌بینم چه دارم می‌گویم لازم نیست تو بگویی. کسی دیگر نزدیک‌تر به من از خود من که نیست، در روز قیامت همین حالی که الآن من پشت این میکروفن دارم همین وضعیت در روز قیامت شهادت است پس شهادت یعنی همین؛

یعنی حضور عینی نه علمی، حضور عینی عمل در اعضا و در جوارح است و این حضور عینی، خدا در روز قیامت به این اعضا و جوارح می‌گوید که این را محوش کنید، این خیلی عجیب است! اما همان‌طوری‌که هست حضرت می‌فرماید که برای همه نیست برای شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است حواسمان باشد![1]

دیگر خدا چه‌کار می‌کند؟! «**یوحی إلی جَوارِحِهِ اکتُمی علیهِ ذُنوبهُ و یوحی إلی بِقاعِ الأرضِ اکتُمی**» به بقعه‌ها و به مواقفی که این شخص در آن مواقف گناه کرده، غیبت کرده، حالا یک اشتباهی کرده، یک چیزی از دهانش بیرون آمده یا حالا یک خلافی کرده است، [می‌گوید که محو کنید]. این بقاع همه ضبط می‌کنند! امروزه هم که می‌گویند که این اجسام همه قدرت گیرندگی دارند؛ اجزاء و مسائل و مواد آنچه که در این عالم هست. تا یک جاهایی هم پیشرفت‌هایی در این زمینه کرده‌اند. خدا در روز قیامت به این زمین و مواقف می‌گوید [که

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۴۳۰.

محو کنید]. صورتش در آنجا هست دیگر.

سند گذاری خدا در تمام اعضا و جوارح انسان

آخر مهم در اینجا این است که این کار مثل کار ادارات می‌ماند. فرض کنید کارهایی که الآن کشورها می‌کنند؛ ادارهٔ ثبت دارند، ادارهٔ امنیت دارند، ادارهٔ آگاهی دارند، وزارت کشور دارند، وزارت فلان دارند و وقتی می‌خواهند یک شخص را پیدا کنند در هزارتا دفتر اسمش هست، اگر یک دفتر گم شود در دفتر دیگر سند هست، در ادارهٔ امنیت سند است، در ادارهٔ آگاهی سند است و در هزارتا هست، کسی نمی‌تواند فرار کند! اینجا هم همین است، خدا در تمام اعضا و جوارح ما سند گذاشته است! دوتا ملک اصلی که در اینجا هستند که سند اصلی در آنجا قرار داده است، بقاع، زمین و آن حال و هوا و فضا را خدا سند قرار داده است، هر کجا بگویی یک کپی خدا گذاشته است که کسی نتواند حرف بزند! تا می‌گوید که او دروغ می‌گوید، می‌گوید که پس او چه می‌گوید؟! آقا به او رشوه دادی و خلاصه دمش را از پشت دیدی، خدا می‌گوید که پس آن چه؟! خلاصه

خدا حسابی کارش دقیق است و نمی‌شود فرار کرد و خدا به بقاع زمین و فضا می‌گوید که محو کنید! خدا همهٔ آثار جرم را یکی‌یکی ازبین می‌برد.

«**فیَلقَی الله حینَ یَلقاهُ**»، حالا وقتی که می‌خواهد پیش خدا برود عجیب است «**و لیس شَیءٌ یَشهَدُ عَلیهِ بِشَیءٍ مِن الذُّنوبِ**»، وقتی که می‌خواهد خدا را ملاقات کند، این ملاقات با خدا را در حالتی می‌کند که خیلی عجیب است، این عجیب است که حتی خجالت اینکه درقبال خدا بایستد و بگوید که خدایا من این گناه را کردم، آن خجالت هم خدا برایش نمی‌آورد! اصلا آدم می‌ماند این چه دستگاهی است؟! در بعضی موارد البته داریم که خدا اقرار می‌گیرد که آن چیز دیگری است، آن افراد دیگری هستند که به آنها می‌گوید که تو این گناه را کردی و تو این کار را کردی، بعد به خدا می‌گوید که خدایا ما دیگر از خجالت این سرمان را پایین بیندازیم، خدا می‌گوید که خیلی خب خجالت نکش من همه را ازبین بردم و آن یک سری دیگر است. اما این دیگر مثل اینکه یک مرتبهٔ دیگری است، این افراد دیگری هستند، نوعشان فرق می‌کند، نوع افراد

فرق می‌کند، نوع بنده‌ها فرق می‌کند و حال و هوایی که آنها دارند با یک عده‌ای دیگر متفاوت است، قبل از اینکه به مقام حساب و کتاب برسد وقتی که از قبر بیرون می‌آید از صحرای محشر و قبر و اینها حرکت می‌کند به‌سمت عالم حساب و کتاب و میزان به آنجا که می‌رسد می‌بیند که یکی‌یکی این پرید آن پرید، آن پرید، الآن حالا من چطوری پیش خدا بروم؟! دستم الآن دارد شهادت می‌دهد، پایم شهادت می‌دهد می‌بیند دست رفت دیگر دستش چیزی ندارد که بیاید بگوید که خلاف کردی، می‌بیند پایش رفت و آن چیزی که در پا بود، در زبان بود، در چشم بود، در گوش بود و غیبت و تهمت و خلاف می‌شنید یکی‌یکی رفت و حالا که به خدا رسید او اصلاً گناه ندارد و می‌خواهد به خدا چه بگوید؟! بگوید که خدایا من گناه کردم؟! خدا می‌گوید که تو کی گناه کردی؟! تو اصلاً گناه نکردی!

پس ببینید امام سجاد علیه‌السّلام چه می‌فرماید! می‌گوید که خدایا من تو را «**خَیرُ السّاترین**» [می‌دانم] پس اینها یک چیزهایی می‌دانستند، اینها از

یک چیزهایی خبر دارند، اینها می‌دانند چیست، ما شوخی گرفتیم، ما می‌گوییم که ائمه علیهم‌السّلام می‌آیند یک چیزهایی می‌گویند و یک احادیثی نقل می‌کنند و حالا معلوم نیست، آن یکی می‌گوید که سندش فلان است و...! بابا بیخود خودمان را معطل نکنیم، وقتی می‌بینیم امام علیه‌السّلام یک حدیث و یک روایت و یک مطلبی می‌گوید، دیگر دنبال این نرویم، مدام خرابش کنیم، بر طبق منافع خودمان این را ازبین نبریم، در سند تشکیک نکنیم و وقتی می‌بینیم هست، دیگر هست و خدای ناکرده نشویم مثل آنهایی که امام درمقابلش دارد این حرف را می‌زند و بیرون می‌آید و برمی‌دارد تحریف می‌کند، آن‌هم دیگر سند می‌خواهد؟! امام دارد این‌طور می‌گوید ولی او بلند می‌شود می‌گوید که نه! منظور حضرت یک چیز دیگر بوده و این نبوده است! آدم به آنجا می‌رسد!

حالا هزار و چهارصد سال گذشته مدام ما تشکیک در سند می‌کنیم و می‌گوییم که این یکی سندش ضعیف است و آن یکی فلان است درحالی‌که می‌دانیم درست است، گفته‌اند، همین

است چرا؟! برای دو روز دنیا. آن‌هم یک روزش در سلامتی و یک روزش در مرض، بعد هم خداحافظ! به‌خاطر دو روز دنیا می‌آییم این کار را می‌کنیم و آن‌وقت آن سعادت ابدی را ازدست می‌دهیم. [بهتر است] آدم تسلیم بشود و مطالبی که اینها گفتند را بپذیرد، مطالبی که اولیاء گفتند را بپذیرد و به‌دنبال آنها برود آن‌وقت ببیند که چه خبر است. إن‌شاءالله از خداوند می‌خواهیم که توفیقات خاصهٔ خودش را در این ماه که نصیب بزرگان کرد نصیب ما هم بفرماید.

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که نگذارید ماه مبارک به این راحتی از دستتان برود، آثار ماه مبارک را در خودتان نگه دارید و این فیوضات و این برکات و رحمتی که خداوند در این ماه نصیب کرده و مهمان شما است این مهمان را زود از خانه بیرون نکنید و نگه دارید؛ عبارت ایشان است کسانی که در این ماه مبارک به توفیقاتی و حالی و حال و هوایی رسیدند اگر بر همان مراقبه در ماه مبارک باقی باشند این حال و هوای ماه مبارک در

آنها باقی خواهد ماند والاّ اگر از آن مراقبه با ارتباطات و اتصالات [نادرست] بیرون آمدند [دیگر آن حال و هوا هم می‌رود]! اگر آدم هر چیزی بخورد و هر چیزی بنوشد و با هر کسی حرف بزند یعنی از آن فضا خارج بشود آن‌هم کم‌کم ازدست می‌رود و نصیب انسان کم خواهد شد.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد